

اصول حاکم بر ارزیابی قضایی شرایط عمومی ادله اثبات مدنی^۱

عباس کریمی*، ابراهیم تقی‌زاده**، رحیم مختاری***

تاریخ وصول: ۹۱/۷/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۹۱/۸/۰۲

چکیده

آزادی دادرس، در ارزیابی دلایل یکی از ویژگی‌های مهم نظام دادرسی تفتیشی است، این ویژگی در دادرسی مدنی، دو نظام تفتیشی و را از هم متمایز می‌کند، امروزه، قانونگذاران نیز دستیابی به اهداف دادرسی را در گرو اعتماد به دادرس، در ارزیابی دلایل می‌دانند. به همین جهت توجه به این اصل، به سرعت در کشورهای مختلف از جمله ایران رو به گسترش است. اصل آزادی دادرس، در ارزیابی دلایل، این امکان را به وی می‌دهد که برای پی بردن به واقعیت و اقناع وجدان، دلایل را در دو مرحله بررسی کند. در مرحله نخست: به مفهوم عام ارزیابی، یعنی همان مؤثر بودن دلیل، بدون در نظر گرفتن نوع نظام ادله‌ای آن، پرداخته می‌شود. این مرحله، در بین تمام نظام‌ها و ادله‌ها مشترک است. مرحله دوم به سنجش وزن دلیل اختصاصی دارد که با موضوع این نوشته ارتباط ندارد.

این اصل، بر پایه اعتماد به دادرس، برای دستیابی به واقعیت وضع شده او مفهوم بی قید و شرطی نیست که وی بتواند امیال و اغراض خود را در امر دادرسی دخیل نماید. به عبارت بهتر، آزادی دادرس، در ارزیابی دلایل به معنی خود محوری وی نیست، بلکه او در عین آزادی، موظف به رعایت اصول و مبانی عقلی، و مسئولیت‌پذیری در قبال آن است. در این مقاله به تبیین و تشریح این موارد، با تاکید بر حقوق ایران می‌پردازیم.

کلیدواژه‌ها: دادرس، دلیل، ارزیابی، مؤثر بودن، مباشرت.

۱. این مقاله مستخرج از رساله دکتری نویسنده سوم به راهنمایی مشترک نویسندگان ردیف اول و دوم می‌باشد.

* استاد گروه حقوق خصوصی، دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

** استادیار گروه حقوق خصوصی، دانشگاه پیام نور

*** دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه پیام نور

۱- مقدمه

در میان شیوه‌های دادرسی مرسوم در کشورهای مختلف، روش‌های «اتهامی» و «تفتیشی» از دیگر شیوه‌ها متداول‌تر است. از لحاظ تاریخی، بعد از نظام اتهامی به وجود آمده سبب پیدایش آن را نیز باید در ضرورت پاسخگویی به ایرادات و مشکلات موجود در روش اتهامی جستجو کرد. این روش، در یونان و روم قدیم، به‌طور کامل مرسوم بوده است، بعدها با تغییراتی، در حقوق کشورهای آلمان و اتریش نیز وارد شد. پس از آن حقوق کشور فرانسه نیز به شدت از آن تاثیر پذیرفت (آخوندی، ۱۳۹۰، ص ۸۷). روش اتهامی، از واژه اتهام منشأ می‌گیرد. یعنی این که هر شخصی، متهم خود را تحت تعقیب قرار می‌دهد. مجادله‌های دادرسی نیز از سوی تعقیب‌کننده (خواهان) علیه خصم او (خوانده) که متهم است تنظیم می‌شود (حسینی، ۱۳۴، ص ۱۳۸۹). از ویژگی‌های این نوع دادرسی، این است که دادرس، مانند یک تماشاگر دعوی خواهان و خوانده را تماشا می‌کند، و در برابر طرفین دعوا، که نقش بسیار مهمی ایفا می‌کنند، منفعل و خنثی است. بدیهی است، که هر یک تلاش کنند دادرس خنثی را به سمت خواسته‌های خود بکشانند، یا موجب انحراف از هدف دادرسی منحرف گردند (محسنی، ۱۳۸۹، ص ۷۵). برای مثال در آلمان، که از اولین جمله کشورهای پذیرنده و اجرا کننده این شیوه است دادگاه از طریق اصول و مدارک به دست آمده از پرونده، امور مربوط به اخذ تصمیم‌های نهایی را آغاز می‌کند (Kotz, H, 2003, P. 69). نتیجه‌ی پیروی این نظام از مکتب لیبرالیزم در آیین دادرسی مدنی، این است که دادرس باید منتظر بنشیند تا طرفین، دلایل خود را بیان کنند، آن‌گاه وی منفعل به فصل خصومت پردازد (محقق داماد، ۱۳۸۳، ص ۱۶).

نظام تفتیشی رایج در کشور انگلستان و کشورهای تابع در اوایل قرن سیزدهم به وسیله «پاپ اینوسان»^۱ با هدف گسترش اختیارات کلیساها، در دادگاه‌های مذهبی و کلیساها به اجرا گذاشته شد (صدرزاده افشار، ۱۳۷۶، ص ۴). در این سیستم، نظام ادله آزاد، اختیارات زیادی به دادرس داده است. که به دلیل ایفای همین نقش دادرس، به او «قاضی فعال»^۲ گفته می‌شود.

(Comnand Foyer, 1996, P. 435)

به واقع او «دادرس واقعیت‌ها است نه دادرس ادعاها» (Croze and Morel, 1998, p. 194).

این نظام، بر پایه مکتب «سوسیالیزم»، به دادرس اختیار می‌دهد؛ برای حمایت از ضعیف، احراز ذینفع و رفع نابرابری

طرفین، با استمداد از نیرو و قدرت جامعه کوشش کند (محقق داماد، ۱۳۸۳، ص ۱۶). در این شیوه از رسیدگی، که نظام ادله معنوی را در خود دارد، دلیل، چیزی است که دادرس را به حق رهنمون کند. ارزش آن نیز به میزانی است که عقل دادرس به آن اعتماد می‌کند.

امروزه دولت‌ها دریافته‌اند که دستیابی به حقیقت - که مطلوب هر دادرسی است - مستلزم آزادی دادرس، در کشف دلیل و ارزیابی آن است. یعنی، همان چیزی که نظام های تفتیشی و اتهامی را در دادرسی حقوقی از هم متمایز می‌کند، البته این بدان معنی نیست، که دادرس می‌تواند تابع امیال خود باشد. بلکه قانون‌گذار با فهم اینکه دادرس هم به لحاظ انسانیت خود در مظان خطا است، برای حفظ حقوق افراد ضوابط و اصولی را تعیین کرده است، که دادرس باید در چارچوب آنها برای دستیابی به حقیقت تلاش کند.

در همین راستا، این پژوهش به دنبال این اهداف است که:
 ۱- اثبات کند، نظام ادله معنوی، روشی است که می‌تواند دادرسی را به کمال مطلوب، یعنی حقیقت برساند. ذکر این نکته ضروری است که در حال حاضر همین سیستم بر «نظام ادله ایران» حاکم است.
 ۲- مؤثر بودن، به‌عنوان وجه مشترک تمام دلیل‌ها، مفهومی کلی است که بدون در نظر گرفتن اجزاء آن و خلط مفاهیم، امکان دارد دادرسی را از مسیر خود خارج کند.
 ۳- اصل آزادی ارزیابی، به مفهوم خودمحوری دادرس نیست، بلکه منظور از آن آزادی معقولی است، که باید از اصول و ضوابط معین متابعت کند.

۲- رابطه نظام‌های ادله‌ای با اختیار دادرس در ارزیابی ادله

تعیین قلمرو اختیارات دادرس در به کارگیری دلایل، مستلزم شناخت نظام دلایل است؛ زیرا میزان اختیار دادرس، در ارزیابی ادله، از نوع نظام ادله‌ای تبعیت می‌کند.

۲-۱- سیستم ادله قانونی

در این نظام، دادرس نمی‌تواند برای دلایل، ارزشی فراتر از ارزش مقرر در قانون قابل شود، با تحقق شرایط مقرر قانونی، دادرس نیز باید به اقتناع برسد. دادرس، واقعیت را بدین لحاظ تأیید نمی‌کند که آن واقعیت وجود دارد، یا وی باطناً نسبت به آن متقاعد شده است، بلکه، بدین خاطر قبول می‌کند که مجموع

1. Pap Innosant
 2. the active judge

۲-۲- نظام دلایل آزاد^۴

در این نوع از شیوه ادله‌ای، بر خلاف ادله قانونی، ملاک عمل «اقناع وجدان» دادرس است. اگر به دادرس، اجازه داده شود تا با توسل و توجه به هر امری که او را به حقیقت رهبری می‌کند و باعث علم و قناعت وجدان او به واقعیت قضیه می‌شود و بر این مبنا اتخاذ تصمیم نماید، با روش «ادله اخلاقی» مواجهه هستیم (شیخ‌نیا، ۱۳۷۵، ص ۴). البته به کار بردن اصطلاح دلایل معنوی، یا آزادی دلیل، بجای دلیل اخلاقی مناسب‌تر به نظر می‌رسد، همان‌طور که گفته شده است: «به کار بردن دلیل اخلاقی، برای شیوه آزاد اثبات بی‌ایراد نیست؛ زیرا توان اثباتی دلیل در این شیوه نیز تنها چهره اخلاقی ندارد و به دلیل آثار حقوقی آن، دلیل نامیده می‌شود» (کاتوزیان، پیشین، ص ۲۵). مهمترین مزیت این روش نسبت به ادله قانونی، آن است، که قضات رسیدگی کننده، علاوه بر این که در میان ادله محدودی محصور نمی‌باشند، شایستگی و صلاحیت دارند، ادله ارائه شده را در عمق وجدان خود مورد تشخیص قرار دهند (طاهری، ۱۳۸۳، ص ۳۲). که این امر موجب می‌گردد تا حد زیادی، حقیقت قضایی با حقیقت واقعی مطابقت کند و حکم قضایی مطابق «عدالت» صادر گردد (مرقس، ۱۹۸۱، ص ۱۵). به دلیل این‌گونه ارزیابی از ادله و تأثیر آن بر عدالت است که، باعث شده از این روش به عنوان «تأثیر ادله بر قوه عاقله» نام برند (Pradel, 2002, P. 534).

بدیهی است، دادرس در پاسخ به اعتماد قانون‌گذار در ارزیابی دلایل، روشی منطقی و معتدل، در پیش گیرد. به عبارت دیگر، دادرس باید در اتخاذ تصمیم نوعی تعقل را به اثبات رساند (آشوری، ۱۳۸۳، ص ۲۳۶). مطالعه حقوق تطبیقی در بین کشورهای مختلف، نشان می‌دهد که اختیار دادرس از این حیث رو به افزایش است و محدودیتی که در گذشته وجود داشته در حال کاهش است (صفایی، ۱۳۶۴، ص ۱۵۱).

بطور مثال: علاوه بر فرانسه، انگلستان (مظهر کامن‌لا) نمونه بارز آزادی ادله است که، در آن دادرس مجبور نیست ادله را بپذیرد. در این کشور، دادرس است که مبنای اعتبار سندیت دلیل است، نه قانون‌گذار. این اصل در بند اول ماده ۲ قانون ادله اثبات مصوب ۱۹۶۸ پیش‌بینی شده است در تمامی دعاوی مدنی، کلیه اظهارات اعم از شفاهی، مکتوب و غیره بعنوان ادای شهادت و دیگر دلایل بر طبق این بند و قوانین دادگاه مورد قبول واقع خواهد شد (آذربایجانی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۷). در «بند ۶ اصل ۱۶ و بند ۲ قاعده ۲۸» آیین دادرسی مدنی «فراملی» نیز آمده است: «دادگاه باید آزادانه دلایل اصحاب دعوا را ارزیابی کند».

دلایل ارایه شده، صحت و درستی قانونی مفروض را در خود دارند و این دلایل، واقعیت را به او نشان می‌دهد (گستن و گبو به نقل از انصاری، ۱۳۸۷، ص ۱۴۰). دادرس، رویدادهای مورد نزاع را احراز نمی‌کند، بلکه مفروض‌های قانونی، دلایل او را به فصل خصومت و تمیز حق رهنمون می‌کند (گو بو و پیر، فرهنگ حقوق مدنی، دالوز، واژه Preave ش ۱۶ به نقل از کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۲۶). به عبارت دیگر، اقناع وجدان قانون‌گذار، جای قانع شدن دادرس را می‌گیرد؛ زیرا قدرت اثباتی دلایل، به نحو آمرانه، پیش‌بینی شده است. اینگونه محدودیت‌ها نسبت به دادرس، باعث گردیده است برخی با این استدلال که گاه دلیل، اعتبار نوعی پیدا می‌کند و قطع نظر از اقناع کننده آن بر دادرس تحمیل می‌شود، دست به تقسیم‌بندی بین دلایل بزنند و از این دلایل، در مقابل دلایلی که دادرس در ارزیابی آن اختیار دارد به عنوان «دلیل تعبدی» نام ببرند (همان). اما حقیقت این است که اگرچه در گذشته، دادرس در این حد تنزل یافته بود، اما هم‌اکنون، دلایل اعتبار خود را از قناعت وجدان دادرس به دست می‌آورند و اینگونه تفکرات و تقسیم‌بندی‌ها بین ادله، دیگر پذیرفتنی نیست، بلکه آزادی ارزیابی دلایل، یا بهتر بگوییم، ارزیابی معقول تمام دلایل، به عنوان یک اصل برای دستیابی به هدف دادرسی پذیرفته شده است. «دین مبین اسلام» بر این امر تأکید بسیار دارد. در تحریرالوسیله آمده است: «قاضی نمی‌تواند بر اساس بینه‌ای که خلاف علم اوست حکم دهد.» (امام خمینی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۸) «حلبی» هم همین نظر را دارد (حلبی، ۱۶۰۳ ه. ق، ص ۶۲۰). «قرآن» در آیه ۳۶ سوره اسراء می‌فرماید: «ولا تقف ما لیس لک به علم». این آیه بر عدم متابعت از چیزی حکم می‌دهد که در آن آگاهی وجود ندارد. به نظر نگارندگان، چون درجه الزام دلایل بر دادرس یکسان نیست، و از این جهت میان اثرگذاری دلایل و میزان اختیار دادرس در مقابل آن‌ها تفاوت وجود دارد، به نظر می‌رسد بجای اینکه دلیل را تعبدی بدانیم و دادرس را متأثر از دلیل و یا بالعکس، بهتر است دلیل را اقناعی و آن را تابع میل او قرار دهیم. دلایل را «تجدیدی» و در کنار آن دلایلی را که دخالت اراده دادرس در آن بیش‌تر است «تشخیصی» بنامیم. با اینکه در جریان مذاکرات مجلس مؤسسان فرانسه در طول قرن هجدهم، هیچ انتقادی بر حاکمیت این سیستم در دعاوی مدنی به عمل نیامد (پیمان‌ی، ۱۳۵۶، ص ۱۰۹). اما، در ماده ۱۰ قانون جدید آیین دادرسی این کشور، مصوب ۱۹۷۵ راه برای انجام هر تحقیقی درباره قضایای مورد اختلاف به منظور کسب «علم شخصی» باز می‌باشد و سیستم دلایل قانونی در امور مدنی را تا اندازه‌ای تعدیل کرده است (عقیقی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸).

4. free evidence System

۳-۲- نظام ادله‌ی ساناکرتیکیا، یا اختیار قضایی قانونی^۵

«ساناکرتیکیا»، مفهومی اسپانیایی برای اشاره به سیستم اقتناعی معقول یا منطقی است (Paul, n. d. p. 6) دادگاه داخلی حقوق بشر در آمریکا از این سیستم، برای اعتبار و ارزش دلیل، استفاده می‌کند، در این شیوه ارزیابی دادگاه یا دیوان از دلیل، باید با قواعد منطقی و تجربه و به دور از تحمیل قواعد ادله قانونی، صورت پذیرد، محققان عقیده دارند، این سیستم با بررسی ارزش ادله در «کامن لا» مشابه است (Ibid, P. 1-2).

در حقوق ایران، به رغم این که هنوز، برخی به نظام ادله قانونی و بعضی دیگر، به روش مختلط نظر دارند، اما بنابه دلایل زیر به نظر می‌رسد، نظام ادله معنوی حاکم است، زیرا: ۱- با تحولات صورت گرفته در محدوده اختیارات دادگاه در جهت کشف حقیقت، دادرسی از انجام هر گونه تحقیق و اقدامی بر خوردار گردیده است (ماده ۱۹۹ ا. د. م). ۲- با حذف محدودیت‌ها در ارزش اثباتی شهادت و توسعه دایره شهادت، به تبع آن محدودیت‌ها در ارزش اثباتی «اماره قضایی» از بین رفته است (ماده ۱۳۲۴ ق. م). ۳- وسعت و تنوع زیادی این اماره‌ها که از حیث موارد نامحدود می‌باشند بخصوص کارشناسی که نشانه‌های ناشی از آن در علوم و فنون، دلایلی زیادی را در اختیار دستگاه‌های قضایی گذاشته، این اماره‌ها را چندان فزونی داده است، که موجب گردیده است: «نظام اثباتی از دایره‌ی تنگ فصل خصومت به سوی فضای آزادی کشف حقیقت حرکت کند» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۸۲). پس باید نظر افراد اندکی، از قبیل: (کریمی، ۱۳۸۸، ص ۶۵) که عقیده دارند نظام ادله معنوی، یعنی همان سیستم دادرسی اسلام، در حقوق ایران حاکم است تأیید شود، وظیفه اصلی دادرسی در اسلام، کشف حقیقت و اجرای عدالت است، دادرسی مسلمان تا زمانی که به صحت واقعه‌ای ایمان نداشته باشد، ملزم به صدور حکم نخواهد بود و در این راه، دادرسی از قدرت و اختیار گسترده، برای رد یا قبول هر دلیل برخوردار است (ابوالسعود، ۱۹۹۳، ص ۲۲). عدم پذیرش چنین شیوه‌ای و حصر دادرسی در ادله بر شمرده شده، نتیجه‌ای جز این نخواهد داشت که دادرسی امری را که در کشف حقیقت مؤثر است و وی را رهنمون به آن می‌سازد، به لحاظ این که جز دلایل شمارش شده نمی‌باشد، به ناچار از همان ابتدا، به رغم تأثیر در قضیه از گردونه دادرسی خارج سازد است.

۳-۱- ارزیابی شکلی ادله یا اصل تأثیرگذاری دلیل

۳-۱-۱- تأثیر دلیل به اعتبار ویژگی آن

دلیل، وسیله اثبات واقعیت است. هر چند دلیل، هدف دادرسی نیست، اما همواره مهم‌ترین عاملی است که به کمک آن، احقاق حق صورت می‌پذیرد. اثبات هر امری در مراجع قضایی، به مفهوم نمایاندن آن به کمک دلیل است، اهمیت دلیل تا آن جا است که «ایرینگ» (Ihering) می‌گوید: «دلیل، ارزش حق است یعنی حق بدون دلیل، مانند کالایی بی ارزش است» (شمس، ۱۳۸۴، ص ۸۵). اما این بدین معنی نیست که دادرسی موظف باشد تا هر وسیله‌ای را که اصحاب دعوا دلیل قضیه تلقی کرده‌اند مورد تأثیر قرار دهد، بلکه زمانی مدعی (به مفهوم اعم) می‌تواند از دلیل استفاده کند که آن دلیل بتواند تمام و یا قسمتی از ادعا را اثبات کند.

قانون‌گذار این شرط را در یک مفهوم کلی، تحت عنوان «مؤثر بودن دلیل» در ماده «۲۰۰» قانون آیین دادرسی مدنی، به عنوان شرط مشترک تمام دلایل در زمره قواعد عمومی دلایل قرار داده است، تا دادگاه‌ها تنها به دلایلی بپردازند که موضوع آن رویدادی مؤثر در حکم باشد، یعنی: «این که از حیث ماهیت بتوان با تمسک به مدلول و مفاد دلیل ادعای مطروحه را به اثبات رساند» (کاتوزیان، ۸۸، ص ۵۶). اما چون این شرط در مفهوم عام خود بکار رفته و صحت عمل، مستلزم شناخت اجزای آن است، در این جا آن را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۳-۱-۱- اصل مؤثر بودن^۶ دلیل به مفهوم خاص خود

این که دادرسی مکلف نباشد، به هر دلیلی که اصحاب دعوی به آن استناد می‌کنند، رسیدگی نماید، منطقی است مگر این که آن دلیل، موضوعی را ثابت کند که منبای حق مورد ادعا باشد. در غیر این صورت وقتی دادرسی دریابد که نوع دلیل ابراز شده برای اثبات دعوی ضمانت کافی ندارد، مکلف است درخواست ابراز دلیل، یا دلیل ارایه شده را رد کند؛ زیرا این گونه دلایل، علاوه بر این که در دعوا مؤثر نیست موجب تأخیر در اجرای عدالت نیز می‌گردد؛ و این، خود بی‌عدالتی است، تا آنجا که گفته شده: «عدالت تأخیر شده، عدالت انکار شده است» (غمامی، ۱۳۸۵، ص ۲۸۳).

تأثیر دلیل در مفهوم خاص، با مفهوم عام آن فاصله چندانی ندارد. در واقع، منظور از آن همان رویدادی است که در حکم

6. efficient

5. Sana critica System

۲-۱-۳- اصل مرتبط بودن دلیل

وقتی صحبت از «دلیل مرتبط» به میان می‌آید، یعنی آن دلیل وجود واقعی را که در پرونده ممکن باشد، با احتمال زیاد ارایه دهد. (Sill a Clegg, 1990, P. 76) ماده «۴۰۱» قانون ادله اثبات آمریکا می‌گوید: «دلیل مرتبط، دلیلی است، که دارای چنان گرایشی است، که وجود هر واقعه‌ای حاصل از یک اقدام را محتمل‌تر یا کم احتمال‌تر از حالتی می‌نماید که فاقد آن دلیل باشد. (David, Chavkin, Panni, 200, P. 73)

دلیل باید به طور واقعی با موضوعاتی که بر آن تصمیم‌گیری می‌شود مرتبط باشد. (Walton, 2008, P. 273) بنابراین، امری که پیشنهاد اثبات آن شده، اگر به اندازه کافی برای اقناع دادرس صریح نباشد، مرتبط شمرده نمی‌شود. برای مثال، هرگاه مدعی، وجود رابطه استیجاری نسبت به ملکی را ادعا نموده باشد و برای اثبات رابطه، تنها به تصرف خود در ملک اتکا نموده و پیشنهاد اثبات چنین تصرفی را نماید، در این صورت چون امری که پیشنهاد اثبات آن شده است (تصرف در ملک) با موضوع ادعا (رابطه استیجاری نسبت به ملک) چنان ارتباطی ندارد که دادگاه بتواند از احراز آن، منطقاً تحقق ادعا را استنتاج نماید، نمی‌تواند پیشنهاد اثبات تصرف را بپذیرد (شمس، ۱۳۸۴، ص ۹۷). «بند ۱ ماده‌ی ۱۶» قانون آئین دادرسی مدنی «فراملی» مقرر کرده است: «دلیل مرتبط، عنصری اثباتی است که از تأیید وقایع مورد نزاع در دادرسی حمایت می‌کند یا این‌که آن را به مناقشه می‌کشد و رد می‌کند یا تضعیف می‌نماید». به دیگر سخن، «مرتبط بودن، عنصری اثباتی است که موجب اثبات، رد، یا تضعیف ادعای امر موضوعی مورد اختلاف در دادرسی می‌شود» (پور استاد، ۱۳۸۷، ص ۴۹).

«ژراژدکورنر» می‌نویسد: منظور از ارتباط، «ارتباطی است که لازم است اثبات شود و پیشنهاد دلیل وجود داشته باشد و به معنای کلی‌تر، ارتباطی است که باید میان موضوع ادعا و ادعای بر یک واقعه وجود داشته باشد، به نحوی که این پیشنهاد با این ادعا مورد لحاظ قرار گیرد» (غمامی، محسنی، ۱۳۸۶، ص ۱۲۴). در نتیجه دلیل مرتبط را باید دلیلی دانست که با موضوع دعوا تطابق داشته و بر اساس جریان عادی امور، از وجودش، احتمال وجود واقعه مورد نزاع، و از عدمش، احتمال نبود آن برای دادگاه ثابت شود (همان، ص ۱۲۸).

۳-۱-۳- اصل قابل استناد بودن دلیل

منظور از «قابلیت استناد دلیل» در دعوا این است که، از نظر

مؤثر باشد، اما برای تفکیک این جزء، از دیگر اجزاء، لازم است به طور جداگانه مورد توجه قرار گیرد. در مثال‌های زیر، تمایز این جزء، از دیگر اجزاء بهتر مشخص می‌شود. بطور مثال: درخواست ارجاع به کارشناس، اگر از وقوع امری، مانند تصادف رانندگی زمان زیادی گذشته باشد، دادرس می‌تواند از ارجاع امر به کارشناس برای احراز تخلف راننده یا تعیین میزان خسارت وارده خودداری کند؛ زیرا بررسی این امور به وسیله‌ی کارشناس به علت گذشت زمان و ترمیم خودرو، امکان ندارد و نمی‌تواند در اثبات دعوی تأثیری داشته باشد. (عظیمی، ۱۳۶۹، ص ۵۱)

یا هرگاه، مدعی وقفیت ملکی، به سند عادی و تحقیقات محلی برای اثبات وقفیت استناد کند و سند عادی مورد تکذیب واقع گردد و اصلش احراز نشود، در این صورت، رسیدگی به دلیل دیگر مدعی یعنی تحقیقات محلی فایده‌ای ندارد؛ زیرا گواهی مطلق، به تنهایی، مثبت وقفیت نیست (حکم تمیزی ۲۱۴-۱۳۱۸/۲/۱۹ دیوان عالی کشور، به نقل از لنگروری، ۱۳۷۲، ص ۳۸۰). بازجویی از اهل محل، وقتی تأثیری در قضیه نداشته باشد، قابل قبول نیست (رای شماره ۱۶۰۶-۱۳۱۸/۷/۱ دیوان به نقل از عبادی، ۱۳۵۲). یاعدم تأثیر سند، این‌که اگر موجری، علیه مستأجر دعوی تخلیه مطرح کند، با این ادعا که مستأجر بدون اجازه‌ی وی تغییر شغل داده است و مستأجر با استناد به اجاره‌نامه عادی که در آن تصریح شده است که مستأجر حق هرگونه کسب و تجارت را در آن دارد و در آن به‌طور مطلق حق اشتغال داده شده و همچنین با استناد به رضایت‌نامه عادی منسوب به مالک (موجر) که به وی حق تغییر شغل داده است، دفاع کند و سپس موجر ادعای جعل نسبت به این رضایت‌نامه مطرح کند، دادگاه به همین دلیل رسیدگی نمی‌کند، چون با وجود اجاره‌نامه موصوف، رضایت‌نامه مذکور تأثیری در تصمیم نهایی دادگاه ندارد (کریمی، ۱۳۸۵، ص ۳۲۵).

بنابراین، هر چند دادگاه مکلف است برای دستیابی به واقعیت، دلایل را مورد ارزیابی قرار دهد، اما در صورتی که دلیل مؤثر در قضیه نباشد، رابطه‌ای بین دلیل و مدلول وجود ندارد تا منجر به دلالت بر موضوع مورد ادعا داشته باشد و چون دلیل «چیزی است که از وجود آن پی بوجود چیز دیگر می‌بریم» (کریمی، ۱۳۸۶، ص ۱۹۳). در این مورد نباید آن شیئی را نسبت به این قضیه دلیل تلقی کرد. پس، اگر شاهد برای موضوعی اقامه شود که جز با سند رسمی قابل اثبات نیست، شاهد را دلیل آن دعوا نمی‌گویند. (کاتوزیان، ۱۳۸۸ ص ۱۳)

قانونی با هر دلیلی نمی‌توان دعوا را اثبات کرد بلکه هر دعوی به لحاظ ماهیت و شرایط خاص آن دعوی متوقف بر ارائه دلیل خاص می‌باشد. گاهی پیش می‌آید که خواهان برای اثبات دعوا خود دلیلی اقامه می‌کند که می‌تواند آن را مستقیماً ثابت کند. ولی قانون، قبول چنین دلیلی را ممنوع کرده است (صدرزاده افشار، ۱۳۷۶، ص ۲۸). در چنین وضعیتی، هر چند دلیل خود به خود دارای اعتبار قانونی است؛ اما به دلیل عدم تناسب با دعوا، دادرسی مکلف است درخواست رسیدگی به دلیل را رد کند؛ زیرا که دلیل ارائه شده، از نظر قانونی نمی‌تواند، صحت امر مورد ادعا را ثابت کند. هر گونه طریقی، به خلاف این ترتیب، نه تنها دعوی مطروحه را به اثبات نمی‌رساند، بلکه آن را با شکست مواجه خواهد کرد (نهرینی، ۱۳۸۴، ص ۳۲۱). پس اگر در دعوا خلغ ید از ملک ثبتی که مدعی به منظور اثبات ذینفعی می‌بایست سند رسمی ارائه دهد (مواد ۲۲، ۴۶، ۴۷ و ۴۸ قانون ثبت اسناد)، و مالکیت قانونی خویش را به اثبات برساند، دلیلی غیر این را تسلیم نماید، دادگاه به لحاظ عدم تناسب دلیل نمی‌تواند به آن ترتیب اثر دهد است (نهرینی، ۱۳۸۳، ص ۱۰۱).

۴-۱-۳- اصل قدرت اثبات^۹ دلیل

بین این ویژگی دلیل و «قابلیت استناد» شباهت زیادی وجود دارد شاید در بعضی مواقع، تفکیک بین این دو ویژگی با دشواری مواجه می‌گردد، اما به رغم شباهت زیاد این دو، آنها را یکی پنداشت. در عدم تناسب، بین ماهیت و شرایط موضوع دعوا با دلیل، مناسبت وجود ندارد، مانند استفاده از اقرار برای اثبات مالکیت ملک ثبتی که تناسب بین دلیل و موضوع وجود ندارد. در صورتی که در «شرط قدرت اثباتی»، تناسب وجود دارد، ولی در توان دلیل ضعف وجود دارد. مانند این که موضوعی که با شهادت دو شاهد اثبات شدنی است، مدعی یک شاهد معرفی کند، در این جا رابطه موجودات اما به سبب ضعف در دلیل از لحاظ مقررات قانونی، امکان به کارگیری دلیل وجود ندارد و یا این که عدم توانایی ناشی از ضعف نبوده، بلکه توقف دلیل بر دلیل دیگر می‌باشد، مثلاً: توسل به قسم، وقتی است که دلایل مذکور دیگر وجود نداشته باشد (ماده، ۱۳۳۵ ق. م). در این مورد هم دلیل متناسب است، اما اثربخشی دلیل متوقف بر عدم دلیل دیگر است.

۴-۲- تأثیر دلیل به اعتبار زمان تسلیم آن

۴-۲-۱- زمان ارائه‌ی دلیل در دادگاه بدوی

این پرسش همیشه مطرح بوده است که، مدعی چه زمانی باید

دلایل خود را مطرح کند؟ پرسشی که به رغم اصلاح قانون آئین دادرسی مدنی و هدف صریح قرار دادن کشف حقیقت، باز هم محل اختلاف است. در واقع، همان بحث قدیمی تقابل عدالت و نظم که در بحث قانون‌گذاری مطرح بوده در این جا هم پدیدار می‌گردد. پس سؤال قابل طرح این است که، در تعارض این دو مقوله باید جانب کدام یک را گرفت؟ پاسخ به این پرسش، متضمن کشف غرض قانون‌گذار، از دادرسی و تحلیل نظرات ابراز شده می‌باشد؛ زیرا بدون آن، جانب یکی را گرفتن، ممکن است آثار نامطلوبی برای دادرسی و حقوق طرفین دعوا و حتی رویه قضایی ایجاد کند. بنابراین، ابتدا به این سؤال که بیش تر محل اختلافات است می‌پردازیم، که آیا در مرحله بدوی، اصحاب دعوا می‌توانند قبل از ختم دادرسی در هر زمانی دلایل خود را ارائه نمایند؟ در این خصوص اداره کل حقوقی قوه قضائیه در نظریه خود (۷/۸۰۷۱-۷/۲۰-۱۱/۱۳۸۲) می‌گوید: «طبق بند ۶ ماده ۵۱ قانون آئین دادرسی مدنی، خواهان باید کلیه مدارک خود را ضمیمه دادخواست نماید و خوانده مطابق ماده ۹۶ همین قانون باید کلیه مدارک خود را در جلسه دادرسی نخستین حاضر نماید و لذا در مرحله بدوی ارائه دلیل جدید قابل پذیرش نیست...» (روزنامه رسمی ۱۳۸۲).

با دقت در نظرات حقوقدانان می‌توان آنان را در چند دسته قرار داد: ۱- این عده غالباً کسانی هستند که نظراتشان مربوط به قبل از اصلاح قانون آئین دادرسی مدنی (۱۳۷۹) می‌باشد، که به صراحت پذیرش دلیل خارج از موعد را رد کرده‌اند (مدنی، ۱۳۷۰، ص ۱۳ - عبادی، پیشین). ۲- کسانی که پذیرش دلیل خارج از موعد را به یافتن دلیل بعد از موعد مشروط کرده‌اند، مگر اینکه، دلیل جدید برای اثبات امری باشد که خواهان یا خوانده، به ناچار، در برابر ادعای طرف مقابل، پس از تقدیم دادخواست یا اولین جلسه دادرسی مطرح نمایند (شمس، ۱۳۸۴، ص ۱۲۳). ۳- کسانی که ملاک را نوع دلیل قرار داده‌اند و از سخنشان اینگونه بر می‌آید، که ارائه دلیل ابراز شده خارج از موعد را پذیرفته‌اند (کریمی، ۱۳۸۸، ص ۴۶).

به رغم این نظرات، رهایی از نص صریح ماده «۱۹۹» قانون آئین دادرسی مدنی امری دشوار است. هر چند نظم لازمه دادرسی است و تحدید اختیارات اصحاب دعوی در منع گسترش امیال خود در دادرسی پسندیده می‌باشد، اما در «نصوص قانونی» برای ارائه دلیل زمان خاصی پیش‌بینی نشده است. بنابراین هر یک از طرفین، تا زمانی که دادرسی ادامه دارد، در صورت دستیابی به دلیل، می‌تواند آن را به دادگاه ارائه کند؛ زیرا مقتضای اعتبار ادله در قانون، این است که صاحب دلیل بتواند بدون این که محدودیت

نظری دارد، که از یک طرف با وجود اطلاق ماده ۱۹۹ و از طرف دیگر، با عدم وجود نص قانونی برای زمان ارائه دلیل از ناحیه اصحاب دعوا نمی‌توان آن را ملاک عمل قرار داد. در نتیجه اگر عدم وجود نص تعمداً نباشد، لازمه این محدودیت، مستلزم قانون است، که تا آن موقع، باید بر منس احتیاط‌آمیز قضات، و مستدل و منظم بودن تصمیمات آنان اکتفا کرد.

۲-۲-۳- ارائه دلیل جدید در هر مرحله تجدید نظر

در خصوص پذیرش دلیل، در مرحله تجدید نظر نسبت به مرحله بدوی اختلافی چندانی وجود ندارد نیست، تا قبل از وضع قانون آئین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) هم در نظر و هم در عمل (رویه قضایی) ارائه دلیل در مرحله تجدید نظر مورد پذیرش قرار گرفته بود. در مرحله پژوهش، می‌توان دلیل جدید ارائه نمود، مقصود از دلیل جدید دلیلی است که ابداً در مرحله بدوی به آن استناد نشده باشد (لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۰). دیوان عالی کشور نیز در آراء مختلف، به این امر اشاره کرده است: «در رسیدگی پژوهشی، ابراز دلیل جدید منعی ندارد...» رأی شماره ۵۵۴-۲۸/۳/۲ شعبه اول و رأی شماره ۱۰۴۷-۲۹/۶/۲ شعبه چهارم دیوان عالی کشور (همان).

در رویه قضایی جاری، اغلب به پذیرش دلیل اعتقاد دارند که مهمترین مستند پذیرش دلیل جدید در مرحله تجدید نظر، ماده ۱۹۹ ق. آ. د. م است (نشست قضایی، ۱۳۸۶). البته برخی با استناد به ماده ۳۴۸ ق. آ. د. م جدید با اعتقاد به حصری بودن این ماده، به عدم پذیرش دلیل، در مرحله تجدید نظر اعتقاد دارند (کریمی، ۱۳۸۸، ص ۴۷). چنین نظری، این نتیجه را در پی دارد که اگر دادگاه بدوی به موضوعی رسیدگی کند، سپس تجدید نظرخواه با ارائه دلیل جدید برای نقض رأی درخواست نماید و دادگاه تجدید نظر، بر اساس دلیل ارائه شده احراز نماید که رأی صادره خلاف قانون است، صرفاً بلحاظ جدید بودن دلیل باید به تأیید رأی خلاف قانون اقدام نماید، در حالی که کم‌تر کسی این نتیجه را می‌پذیرد؛ زیرا وظیفه دادگاه تجدید نظر رسیدگی موضوعی به پرونده است، باید بکوشد با اختیارات گسترده در ماده ۱۹۹ ا. د. م حقیقت را کشف نماید، نه این که حقیقت را نادیده بگیرد. از جهت دیگر، به نظر می‌رسد تلقی حصری از این بی ایراد نیست؛ زیرا بند «ه» این ماده مقرر کرده است: «ادعای مخالفت رأی با موازین شرعی و یا مقررات قانون» آنقدر دامنه آن گسترده است، که هر رأیی را که به هر جهت خلاف قانون باشد دربر می‌گیرد؛ شاید به همین خاطر باشد که رویه قضایی خود را گرفتار این موارد نکرده است، بلکه به صرف درخواست تجدید نظر و بدون ذکر جهت، دادگاه تجدید نظر وارد رسیدگی

داشته باشد از آن‌ها استفاده کند (لنگرودی، ۱۳۸۱، ص ۵۲). برخی در رد پذیرش دلیل به بند ۶ ماده ۵۱ قانون آ. د. م استناد کرده‌اند. هر چند این ماده، یکی از شرایط دادخواست را «ذکر ادله و وسایل» تعیین می‌کند، اما نمی‌توان آن را مبنای رد دلیل قرار داد. با مراجعه به سابقه این ماده (۷۱ ق. آ. د. م قدیم) قانون‌گذار ذکر «تمام ادله» در دادخواست را ضروری می‌دانست، اما در ماده «۵۱» آدم جدید واژه «تمام ادله» را به کلمه «ادله» تغییر داده است. زیرا فلسفه لزوم ذکر ادله در دادخواست فراهم شدن زمینه دفاع خواننده در مقابل آن‌هاست، اما این موضوع آنقدر اهمیت ندارد که اگر خواهان پس از تقدیم دادخواست به دلیل جدید دست یافت او را از حق ارائه دلیل جدید و اثبات دعوائش محروم نمائیم. و نیز اینکه ماده ۵۱ قانون آئین دادرسی مدنی (مصوب ۱۳۷۹) اطلاق دارد، پس ارائه دلیل جدید، مقید به عدم امکان ارائه دلیل و در دسترس نبودن آن در زمان تقدیم دادخواست نمی‌باشد (زراعت، ۱۳۸۸، ص ۱۴۴). بعضی دیگر، برای عدم پذیرش دلیل مستند، به ماده ۹۷ این قانون استفاده می‌کنند، اما این ماده، در زیر فصل «جلسه دادرسی» آمده است، که با توجه به نص ماده ۹۶ همین قانون، می‌توان به خوبی غرض قانون‌گذار را از وضع این ماده دریافت. این ماده، با عنایت به مواد «۹۹، ۹۸، ۱۰۴» همین قانون، صرفاً برای جلوگیری از تجدید بی مورد جلسات دادگاه است، به قرینه اصطلاحات «خواننده بواسطه کمی مدت» و «تأخیر جلسه» در ماده «۹۶» و اصطلاح «مهلت داده می‌شود» در ماده «۹۷» واضح است، حکم ماده «۹۷» در مآذونیت دادگاه در تجدید جلسه می‌باشد، حتی اگر پرونده‌ی برای رأی دادن آماده باشد با درخواست موجه خواهان و جلسه تجدید گردد، نه این که دلیلی برای زمان تقدیم ارائه دلیل اصحاب دعوا باشد. و باید به این نکته توجه داشت که در این ماده، قانون‌گذار از واژه «اسناد» استفاده کرده و از دلیل سخنی به میان نیاورده است، اگر غرض تحدید زمان ارائه دلیل می‌بود، باید بجای واژه «سند» از واژه دلیل که در موارد مختلف از هم تفکیک شده استفاده می‌شد، در نتیجه، همانطور که گفته شد؛ قانونگذار زمانی را برای تقدیم دلیل تعیین نکرده است، پس در استفاده از اصطلاح «دلیل خارج از موعد» مسامحه وجود دارد؛ بنابراین دادرسی، باید برای دستیابی به غایت دادرسی مدنی نوین، یعنی کشف حقیقت، در برابر دلایل که صرفاً وسیله رسیدن به حقیقت می‌باشد، به نحوی عمل کند که در جهت این هدف باشد. در صورت عدم تقید زمانی دادرسی و اصحاب دعوا در کشف و ارائه دلیل، دادرسی چه زمانی می‌تواند و یا باید ختم دادرسی را اعلام کند؟ در قانون برای این سؤال، پاسخی وجود ندارد آنچه حقوقدانان بیان کرده‌اند نیز صرفاً جنبه

می‌شود. هم‌چنین مفهوم مخالف «ماده ۳۶۲ ق.ا.د.م» که می‌گوید: «ادعای جدید در مرحله تجدید نظر، مسموع نخواهد بود.» همان نص «ماده ۵۰۹» قانون آ.د.م (مصوب ۱۳۱۸) است که بیان می‌کند: «ابراز دلیل جدید، ادعای جدید نیست.» در نتیجه ارائه دلیل جدید در مرحله تجدید نظر مسموع است و عدم پذیرش آن مجوزی ندارد.

۴- مبانی حقوقی محدودکننده اصل آزادی ارزیابی دلایل

اصل آزادی ارزیابی دلایل برای رسیدن به کشف حقیقت به عنوان «اصل طبیعی» و ملازم با صلاحیت دادرسی می‌باشد. (کاتوزیان، پیشین، ص ۵۸) و قانونگذار را ناچار به پذیرش آن کرده است، به معنی خودسری دادرس و عدم رعایت مبانی منطقی و عقلی در ارزیابی ادله نمی‌باشد؛ بلکه رسیدن به این هدف، مستلزم رعایت اصولی است، تا دادرس نتواند اغراض و امیال شخصی و خود را در امر دادرسی دخیل کند.

۴-۱- اصل مباشرتی^{۱۰} یا انحصاری بودن ارزیابی دلایل

مباشرت به مفهوم انجام یک عمل حقوقی شخصاً و بدون نائب، نماینده و وکیل است (لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۴۷۹۶). به عبارتی دیگر، عدم شرط مباشرت شخص خاص، به معنای امکان توکیل‌پذیری است.

ضابطه‌ی «مباشرتی بودن»، یا به عبارت دیگر انحصاری بودن یک عمل، مبتنی بر غرض قانون‌گذار است. فقها، ملاک سنجش قابلیت توکیل‌پذیری یا مباشرتی بودن را ناشی از «غرض شارع» می‌دانند، «هر کاری که غرض شارع به انجام آن توسط شخص معین تعلق نگرفته است، قابل توکیل می‌باشد و هرکاری که غرض شارع در انجام آن توسط مباشرخاصی تعلق گرفته است، قابل توکیل نیست» (حلی «فاضل»، ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۳۸۶؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ ه. ق، ص ۵۱۴؛ نجفی، ۱۳۶۲، ص ۳۸۲). «مراغی» در «عناوین» به نقل از «محقق کرکی» و «شهید اول»، هر امری که غرض شارع به صدور آن توسط مباشر معین تعلق گرفته است را قابل توکیل نمی‌داند (مراغی، ۱۴۱۷، ص ۲۳۴).

این معیار (غرض شارع) در بین حقوق‌دانان هم به‌عنوان معیار تمایز، مباشرتی بودن و توکیل‌پذیری بودن امری پذیرفته شده

است. هر عملی که قائم به شخصی باشد و مباشرت در آن شرط باشد قابل توکیل نیست. و هر عملی که غرض از آن، صدور از شخصی به وجه مخصوص نباشد، بلکه منظور وقوع عمل باشد، بدون این‌که در آن شرط مباشرتی شده باشد، یک چنین عملی قابل توکیل است (عبد، ۱۳۸۱، ص ۱۵۷؛ امامی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۹).

دادرسی نیز از جمله اعمالی است که «شخصیت دادرس» در آن عمل شرط شده است و چون «مشروط به علم و عدالت مباشرت قضاوت است وکالت‌پذیر نیست» (گیلانی فومنی، ۱۴۲۶، ه. ق، ص ۳۳۳). یعنی دادگاه خود باید مباشرت امر رسیدگی شود. (لنگرودی، ۱۳۷۰، ص ۷۶) قضاوت، وکالت بردار نیست و چنانچه در آن تردیدی وجود داشته باشد، مقتضای اصل عدم بناگذاری بر عدم نفوذ قضاوت وکیل است (خلخال، ۱۴۲۳ ه. ق، ص ۲۸۵). مفاد ادله‌ی قضا، عبارت است از اثبات سلطه مباشرت فقیه در امر قضاوت و نه توکیل دیگری، یعنی فقیه باید مستقیماً متصدی قضاوت شود، نه آن‌که دیگری را وکیل خود قرار دهد و از این لحاظ، مانند وکیلی است که حق توکیل دیگری را ندارد و در صورت بقای شک، مقتضای اصل عدم ثبوت و سلطه در توکیل است و ادله مشروعیت وکالت موضوع خود را اثبات نمی‌کند (همان، ص ۲۸۷). دادرس، نمی‌تواند ارزیابی و میزان تأثیر دلایل اثبات دعوی که از وظایف اختصاصی و یکی از جنبه‌های مهم کار تخصصی قضایی محسوب می‌شود را نیابت دهد، مباشرت شخصی دادرس در این ارزیابی ضروری است و او نمی‌تواند این وظیفه را به شخص دیگری واگذار کند (گستن و گبو به نقل از، عقیقی، پیشین، ص ۱۳۳). شناخت درجه‌ی تأثیر ادله در مقایسه با یکدیگر و سنجش آن‌ها در هر دعوی خاص، از وظایف دادرس است، که نباید آن را ساده و معلوم پنداشت (توسلی، ۱۳۸۱، ص ۱۱۰).

در رویه قضایی حقوق فرانسه، پاره‌ای از قواعد مربوط به اعتبار، پذیرش و اداره دلیل را مربوط به نظم عمومی می‌داند، که یکی از آنها همین ارزیابی دلیل بوسیله دادرس است که نمی‌توان ضمن قرارداد آن را به وکیل یا شخصی دیگر واگذار کرد و صلاحیت دادرس را محدود ساخت (الکس ریل - مارتی و ریتوبه نقل از کاتوزیان، ۱۳۸۲، ص ۴۱). مستند این تکلیف را مفهوم «ماده ۴» قانون مدنی این کشور می‌دانند، که از الزام قاضی به حل و فصل دعوا موافق قوانین، حتی در فرض سکوت، یا ابهام آن سخن می‌گوید. (Ferrand, 2006, p. 123) آیین دادرسی مدنی «فراملی»، ضمن پذیرش «اصل آزادی دادرس در ارزیابی دلایل» (قاعد ۲-۲۸) در بند ۳ اصل ۲۲ مقرر کرده است: «دادگاه باید مباشرتاً تمامی عناصر ادله را جمع‌آوری کند». بر اساس این اصل، دریافت و پذیرش عناصر اثباتی از اختیارات مخصوص دادگاه

باید دقت گردد که آن مسائل، دلیل به معنای واقعی باشد و جنبه اقتناعی داشته باشد، در غیر این صورت تکرار ادات تعلیل، از قبیل: «هم‌چون» یا «با توجه به اینکه» و از این قبیل به استدلالی بودن رأی منتهی نمی‌شود. کنار هم چیدن این عبارات، اگر که مضمون آن، برای ارائه دلیلی معتبر مفید نباشد، به مثابه بستن پای چوبین به قامت کوتاه است:

«اگر کوتاهی پای چوبین مبنی‌که در چشم طفلان نیاید بلند»
(صالحی راد، پیشین، ص ۲۷)

بنابراین وقتی از مستدل بودن تصمیم دادگاه نسبت به ادله صحبت می‌شود از دو جهت مورد توجه قرار می‌گیرد، یکی توجیه در پذیرش یا تمسک به هر دلیل یا ترتیب تحقیقی و دیگری توجیه در عدم پذیرش یا عدم تمسک به آن دلیل (غمامی، ۱۳۸۵، ص ۲۷۹) اهمیت این جنبه از رأی در اصل «۱۶۶» قانون اساسی ایران منعکس شده: «راهکارهای اجرای حوزه‌های بخش قانون برنامه سوم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب (۱۳۷۹) در بخش امور قضایی، یکی از تکالیف قوه قضائیه «اصلاح ساختار ارزشیابی قضات بر پایه کیفیت و کمیت رأی صادره از منظر استحکام، دقت...» تعیین گردد (روزنامه رسمی، ش ۱۶۲۹۶ - ۷۹/۱۱/۱۳ بخش قضایی بند پ ماده ۴).

برخورداری تصمیمات دادرسی از این ویژگی، علاوه بر اینکه، عدم دخالت امیال و اغراض دادرسی را در امر دادرسی به همراه دارد، باعث می‌شود که وی در رسیدگی و صدور حکم، نیز نهایت دقت را به کار گیرد و در نتیجه، احکام صادر شده به احیای حقوق متظلمین و تحقق عدالت نزدیک شود و از طرف دیگر، طرفین دعوا با ملاحظه حکم صادر شده به صحت حکم پی می‌برند و امنیت خاطر می‌یابند، این امر، نه تنها موجب ارضاء حس کنجکاوای آنان می‌شود، بلکه در جای خود تضمینی برای آزادی عمومی و حقوق مردم نیز به شمار می‌آید (متین دفتری، ۱۳۴۲، ص ۴۰۶). با توجه به نظارت دادگاه عالی بر تصمیم دادرسی، این مرجع، باید بتواند هنگام نظارت و بازرسی صحت امری که تصمیم مبتنی بر آن است را احراز کند.

۳-۴ - رعایت اصل توافقی^{۱۲} در ارزیابی دلیل

نخستین بار، «ژرارکورنو و ژان فویه» (Gerard Cornu et Jean Joyer) حقوقدان نامدار فرانسوی، از این اصطلاح استفاده کرد. پس از آن، در قانون جدید فرانسه زیر عنوان کلیات، وارد حقوق

است و صرفاً در صورت ضرورت می‌تواند شخص دیگری را عهده‌دار نگه‌داری و اداره دلیل کند، نه ارزیابی دلیل. این اصل، در قاعده کلی تری ریشه دارد که به موجب آن اعمال قضایی صرفاً توسط دادرسی انجام می‌شود. بنابراین، قوام عمل قضایی به دلیل دخالت شخصی است که دارای سمت و منصب قضا است و در نظم حقوقی کنونی دادرسی نامیده می‌شود (غمامی، محسنی، ۱۳۸۶، ص ۱۵۱). پس ارزیابی انحصاری ادله، محدودیتی بر اصل ارزیابی ادله است. (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۵۹)

۱-۴ - مستدل بودن^{۱۱} ارزیابی دلیل

استدلال، به معنای دلیل خواستن، دلیل آوردن و یا تقریر دلیل برای اثبات مطلوب است (صالحی راد، ۱۳۸۲، ص ۲۴). و نیز به تمسک فکری به چیزی که اندیشه را به چیز دیگر راهنمایی کند گویند، به سخن دیگر، استمداد از معلوم، برای دست یافتن به مجهول است. از این تعریف بر می‌آید، مستدل بودن رأی، یعنی ذکر پایه فکری دادرسی به عنوان معلوم برای رسیدن به مجهول، پس حکم مستدل و معتبر، حکمی است که عقلا و اهل معرفت، نتیجه استوار شده بر مقدمات آن را می‌پذیرند. این حکم، ممکن در همه حال یقین ایجاد نکند، اما کاشفیت عقلی از تحقق امری دارد. توجیه رأی در کنار نقش ایجاد شده برای دادرسی در جهت ارزیابی از مجموعه ادله که به منظور تحقق عدالت واقعی مطرح می‌گردد، پایه‌ای دیگر از دادرسی عادلانه می‌باشد؛ زیرا اگر دادرسی، اختیار داشته باشد که بدون توجیه و مبانی ارزیابی و صرفاً به حصول اقعان وجدان، رأی صادر کند راه افراط دیگری را در جهت صدمه به عدالت پیموده‌ایم: «آزادی ارزیابی دلیل به معنی معافیت دادرسی از توجیه نظر و بیان پایه‌های منطقی و عادلانه اندیشه خود نیست و هیچ‌گاه نباید او را از قاعده حقوقی رها شمرد، برای نمونه، وقتی که کارشناسی را نمی‌پذیرد باید قرائن و یا شهادتی که او را قانع و هدایت کرده است بیان کند، همچنین در فرضی که خودداری بازرگانی را از ارائه‌ی دفاتر خود قرینه به درستی ادعای طرف نمی‌بیند باید دلیل انصراف از این قرینه را متذکر شود» (کاتوزیان، ۱۳۸۸، ص ۵۸).

پس مستدل بودن، به این معنا است که دادرسی باید در متن رأی خود، دلایل مطروحه در پرونده را بررسی نماید و ارزیابی خویش را از آن‌ها ذکر کند (حسینی‌نژاد، ۱۳۸۱، ص ۱۱). وی باید تا حد امکان، دلیل اقعان وجدان خود را بدون پیچیدگی به شکلی که برای دیگران قابل درک باشد ذکر نماید. در ذکر دلایل،

12. principle of contradiction

11. Well Reasoned

موضوعه این کشور گردید (محسنی، ۱۳۸۵، ص ۱۲۱). ورود «اصل ترافع»، در حقوق موضوعه «فرانسه» از رویه قضایی آغاز گردیده است. و در حقوق فرانسه تا سال (۱۹۷۵) در هیچ یک از متون قانونی برای احترام گذاشتن به حقوق دفاع، در دادرسی مدنی به آن تصریح نشده بود، بلکه در سال (۱۸۲۸) دیوان عالی این کشور اعلام کرد: «نظر به این که دفاع، حق طبیعی است فقط کسی می تواند محکوم گردد که قبلاً اظهارات او شنیده شده، یا بدین منظور از او دعوت شده باشد.» (متولسکی به نقل از شمس، ۱۳۸۱، ص ۶۵)

در حقوق موضوعه ایران، در هیچ کدام از قوانین، مثل قانون اصول محاکمات حقوقی (مصوب ۱۳۲۹)، قانون قدیم ا. د. م (مصوب ۱۳۱۸) و همچنین قانون جدید ا. د. م (مصوب ۱۳۷۹) بجز «بند ۳ ماده ۳۷۱» (عدم رعایت اصول دادرسی و حقوق اصحاب دعوا در صورتی که به درجه ای از اهمیت باشد که رأی را از اعتبار قانونی ببیند) نصی مستقلاً به این اصل اختصاص ندارد. این در حالی است که در دین اسلام، به این اصل، به عنوان یکی از ارکان اساسی دادرسی تأکید بسیار شده و در روایات بسیاری نقل گردیده است: پیامبر اسلام (ص) به علی بن ابیطالب (ع) که برای رسیدگی به اختلافات مردم عازم یمن بودند، فرمودند: «وقتی که طرفین در برابرت برای مخاصمه حاضر شدند، به نفع یکی از آنها پیش از آن که اظهارات دیگری را بشنوی قضاوت مکن» (الاحکام السطنیه، ماردی و من لا یحضر الفقیه به نقل از محقق داماد، پیشین، ص ۱۷). این روایت، به وضوح، دلالت بر رعایت «اصل ترافع» دارد، اصلی که باید آن را از جمله حقوق طبیعی افراد و مبتنی بر ذات دادرسی دانست؛ زیرا اینگونه اصول، مبتنی بر قاعده عقلی می باشند و عمل به قاعده عقلی متوقف نص نیست. در واقع، این همان «دیالکتیک قضاوت است، به سخن نخستین گوش نده تا سخن دیگر را نشنیده ای» (جعفری تبار، ۱۳۸۲، ص ۹۱). بنابراین، این اصل بخشی از قواعد دادرسی است که حتی بدون وجود یک متن قانونی صریح بر دادگاهها تحمیل می شود (انصاری، ۱۳۸۷، ص ۱۳۶). دادگاه در تمام مواردی که موضوع به کارگیری ادله مطرح است، باید «اصل ترافع» را رعایت نماید: «دادرسی اجازه مورد استفاده قرار دادن ماهیت هایی را ندارد که دلیل آن ها خارج از آیین ارائه و رسیدگی به دلایل تحصیل شده باشد. پس، از بنا نهادن تصمیم خود بر ماهیت هایی که به وسیله کاوش های شخصی خارج از نظارت اصحاب دعوا احراز نموده ممنوع می باشد» (شمس، پیشین، ص ۱۳۳).

یکی از مواردی که دادرسی در امور حقوقی نمی تواند علم شخصی خود را به کار گیرد، عدم اجرای این اصل است. چنین

علمی که خارج از آئین ارائه و رسیدگی به دلایل تحصیل شده باشد و بوسیله و شهود، یا کاوش شخصی دادرسی و بدون دخالت و نظارت طرفین دعوا احراز گردیده و بدون مناظره اصحاب دعوا بوده باشد، نباید بر دادرسی و نتیجه آن مؤثر باشد. در واقع رعایت این اصل، و مطلع ساختن طرف مقابل از طرح دعوا تکلیف دادرسی در رعایت بی طرفی و مستدل نمودن رأی است (همان، ص ۱۳۲). «طبیعی است که توجیه رأی، باید پس از ارائه به دو طرف و شنیدن استدلال آنان باشد و هیچ طرفی را از حق دفاع محروم نسازد. به عنوان مثال: دادرسی، نمی تواند به نظر کارشناسی که در پرونده دیگر وجود دارد استناد کند، چرا که با این اقدام به حق طرف دیگر در ایراد به آن نظر و ارائه دلیل مخالف توجه نکرده است و یا اینکه، به معاینه ای که در غیاب اصحاب دعوی و دعوت آنان به حضور انجام شده است استناد کند» (کاتوزیان، پیشین، ص ۵۳).

قانون آئین دادرسی مدنی، در ماده ۲۰۰ به طور کلی نسبت به تمام دلایل مقرر کرده است: «رسیدگی به دلایل... در جلسه دادرسی به عمل می آید، مگر در مواردی که قانون طریق دیگری معین کرده باشد.» و در ماده ۲۰۱ همین قانون آمده است: «تاریخ و محل رسیدگی به طرفین اطلاع داده می شود، مگر در مواردی که قانون طریق دیگری تعیین کرده باشد».

این حق مسلم هر یک از اصحاب دعواست که ضمن ارائه دلیل خود، امکان به مناقشه کشیدن دلیل طرف مقابل را داشته باشد. در واقع، مجادله ای بودن را باید ذات دادرسی ترافی دانست. اصلی که با افزایش اختیارات دادرسی در کشف دلیل و ارزیابی آن روز به روز اهمیت بیشتری می یابد؛ زیرا تبعیت دادرسی از این اصل، تضمین غیر قابل اجتنابی برای اصحاب دعوا است، که بدون این اصل افزایش اختیارات دادرسی غیر قابل تحمل می گردد (Solve, Perrot, 1991, p. 117).

این اصل، عملکرد کنترلی و حمایتی نسبت به اعمال دادرسی نیز دارد؛ زیرا هرگونه دلیل مورد استناد طرفین، باید آزادانه در جریان دادرسی در معرض مناقشه قرار گیرد و دادرسی صرفاً می تواند تصمیم خود را نسبت به امری اتخاذ کند که از مجرای این اصل گذشته باشد، اصلی که حقوق «کامن لا» به طور خودکار تابع آن است. (Jolowicz, 2003, P. 283) بنابراین هرگونه تصمیم دادرسی، در خصوص ادله، منوط به اطلاع قبلی اصحاب دعوا و دادن فرصت مجادله نسبت به آن است. مجادله ای بودن رسیدگی، نسبت به تمامی ادله باید صورت پذیرد، تفاوتی نمی کند که ارائه دهنده دلیل اصحاب دعوا باشند و یا دادرسی حسب اختیارات قانونی خود (۱۹۹۰ ا. د. م) دلیل را کشف کرده باشد؛ زیرا دلایل

مندرج در پرونده، نفع یکی و ضرر دیگری را در پی دارد، چه منشاء این دلیل اصحاب دعوا باشند و چه دادرس، آن‌چه در این میان اهمیت دارد، تأثیر دلیل است، نه منشاء طرح آن.

۵- مسئولیت مدنی ناشی از ارزیابی ادله

آزادی توأم با قدرت، احتمال سرکشی را افزایش می‌دهد. این خطر وجود دارد که دادرس نیز اغراض و امیال خود را در امر دادرسی دخیل کند. برای جلوگیری از این امر، دادرس در ایفای وظیفه خویش، در عین آزادی، تابع قوانین، مقررات و اصول عقلی و منطقی است. در صورت تجاوز و تخطی از آن به هنگام رسیدگی و صدور حکم، مقصر شناخته می‌شود. تا این‌که حق‌گزاری را به حق‌کشی مبدل ننماید و مدعی اجرای عدالت، خود مرتکب بی‌عدالتی نشود. این اهمیت، موجب گردیده است قانون اساسی در اصل «۱۷۱» دادرس را در صورت تقصیر مسئول بداند. اما سئوالی که در این‌جا مطرح می‌شود، این است که منظور از تقصیر چیست و چه معیاری برای شناسایی آن وجود دارد؟ در پاسخ به این پرسش گفته شده است: «بر اساس مذاکرات مجلس، مفاداً مؤید مسئولیت شخص قاضی در فرض تقصیر عمد و مسئولیت دولت در فرض اشتباه یا تقصیر غیر عمدی است، از مجموعه مطالب عنوان شده می‌توان نتیجه گرفت که تقصیر مندرج در اصل ۱۷۱ قانون اساسی به معنای مرسوم مقرر در «ماده ۹۵۳» قانون مدنی یعنی تعدی و تفریط نیست، بلکه مراد تقصیر عمد در مقابل اشتباه و یا خطای غیر عمدی است (جلیلودن، ۱۳۷۳، ص ۹).

این نظر، از آن جهت که هرگونه عمل دادرس را موجب مسئولیت فردی دادرس نمی‌داند پسندیده می‌باشد، اما خود در بر دارنده پرسش دیگری است؛ این‌که ملاک تقصیر عمد از غیر عمد چیست؟ در این خصوص، عده‌ای بطور کلی تعمد، سوءنیت، خدعه، سهل‌انگاری و... را خطای عمد و سنگین می‌دانند (الشیرازی، ۱۴۱۸، ه. ق، ص ۲۹۷). برخی هم سوءنیت را ملاک تشخیص تقصیر عمد از غیر عمدی ملاک قرار داده‌اند (صفایی، ۱۳۶۴، ص ۱۷۲). برخی دیگر معتقدند: «در مورد تقصیرهای غیر عمد، رفتار عامل ورود زیان با منش انسان مجرد (نوعی) و متعارف سنجیده می‌شود» (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۱۹۳). نظریه اخیر تفکیک عمد و غیر عمد را ممکن می‌سازد؛ زیرا سوءنیت، امری درونی است و برای شناخت آن، باید به طرزى به آن عینیت بخشید، به همین منظور «نوعی» قرار دادن رفتار دادرس، این امکان را ایجاد می‌کند. پس اگر عمل دادرس، نسبت به اعمال دادرسان دیگر

متعارف باشد، باید آن عمل را غیر عمد یا اشتباه تلقی کرد و دولت را مسؤول جبران خسارت دانست؛ زیرا «گر چه دادرس، در صورت تقصیر دارای مسئولیت شخصی است؛ ولی نمی‌توان او را در برابر تمامی مصادیق و گونه‌های تقصیر مسئول شناخت، بلکه برخی از گونه‌های تقصیر را می‌توان در ذیل عنوان اشتباه قرار داد و مسئول آن نیز در این صورت دولت است» (صالحی مازندرانی، ۱۳۷۴، ص ۱۵۵). این یک امر منطقی است؛ زیرا اگر بنا باشد دادرس، از لحاظ مدنی مسئول تمام اشتباهایی شود که در جریان دادرسی رخ می‌دهد، ممکن است به ظاهر اکتفا شود و دیگر کسی به ارزیابی ادله نپردازد، که این امر سبب می‌شود - بر خلاف هدف دادرسی - فصل خصومت جای کشف حقیقت را بگیرد. البته منظور از کشف حقیقت، این نیست که رسیدن به این غایت تنها راه‌هایی دادرسی از مسئولیت باشد؛ زیرا چنین امری تکلیف مالا یطاق است و تبعاً منطقی از دادرس چنین انتظاری ندارد، بلکه دادرس در راه رسیدن به واقع، باید کوشش کند و از همه‌ی دانش و تجربه‌ای که اندوخته است در این راه استفاده کند، پس نرسیدن به واقع را نمی‌توان بر او - به رغم تمام تلاشها - خرده گرفت (کاتوزیان، ۱۳۸۶، ص ۳۷۲). به همین جهت است که ماده «۳» قانون آ. د. م فصل خصومت را کنار کشف حقیقت پیش‌بینی کرده است.

از طرف دیگر گفته شد، که دادرس باید از اختیار خود کمال استفاده را بکند و در چارچوب اصول دادرسی، به احقاق حق بپردازد. در این مسیر، آزادی ارزیابی ادله بعنوان یک اصل راه گشا برای دادرس پذیرفته شده است دادرس در این مسیر، نباید راه افسراط و تفریط را بپیماید، چرا که هر کدام موجب لطمه به دادرسی می‌گردد و آن را از مسیر حق خارج می‌سازد. دادرس باید از یک طرف باید دلیل را کشف کند و به ارزیابی دلایل بپردازد و از سوی دیگر، اعمال را بر اساس عقل و منطق و اصول به انجام رساند، تا به اقتناع وجدان دست یابد.

دادرس، نمی‌تواند بدون ذکر مبانی عقلی دلیلی را رد یا قبول کند؛ زیرا مأذونیت عقلی و منطقی دادرس، نتیجه عقلی و منطقی را هم در پی دارد؛ برای مثال: دادرس نمی‌تواند نظریه کارشناسی را که منطبق با اوضاع و احوال است، بدون ذکر علت آن را قانع کنند ندانسته و به آن ترتیب اثر ندهد و نیز نمی‌تواند اقراری را که بر اساس اوضاع و احوال، غیر واقعی می‌داند مورد سنجش قرار ندهد و به آن عمل کند. دلیل، اعتبار خود را از میزان اقتناع وجدان دادرس می‌گیرد، پس اگر دادرس در هر کدام از موارد، صحیح عمل نکند، یعنی یا سرکشی در رد، یا قبول دلایل را پیش روی خود قرار دهد و یا در بررسی دلایل کوتاهی کند، می‌تواند موجب مسئولیت او شود.

در فقه اسلامی، فقهای متأخر در آثار خود به مسئولیت قاضی توجه بیش تری داشته‌اند، در حالی که قدما بیش تر به صفات و آداب قاضی پرداخته‌اند (سلطانی‌نژاد، ۱۳۷۶، ص ۱۵۶). فقهای امامیه عقیده بر این دارند اگر قاضی دچار اشتباه شود و در نتیجه اشتباه او خسارتی به دیگری وارد شود ضامن نیست و ضمان بر عهده بیت‌المال است (نجفی، ۱۳۶۲، صص ۷۵-۸۰ و شهید ثانی، ۱۴۱۳، ص ۳۴۶). اما اگر دلیل را بدون بررسی و سنجش مورد عمل قرار دهد ضامن است (ابن ادریس، ۱۴۱۰، ص ۴۷۹)

در بین فقهای اهل سنت، گفته شده است: «اگر قاضی به رغم علم به مخالفت حکم خود با قانون یا شرع با خروج از مسیر عدالت مبادرت به صدور حکم ظالمانه نماید جایز است». و قاضی جایز را کسی دانسته‌اند که بعد از علم و آگاهی به حق، عمداً راه دیگری را اختیار کند که این عمل او ممکن است به دلیل خویشاوندی، رفاقت و... باشد (المغربی، ۱۳۹۲ ه ق، ص ۱۳۶).

فقهای عامه، عدم به‌کارگیری درست ادله را از مواردی که منجر به جور می‌شود می‌دانند و می‌گویند: «اگر قاضی خطای فاحش داشته باشد؛ مثلاً بر اساس شهادت اطفال غیر ممیز به رغم علم به عدم تمیز آن‌ها حکم کند مسئولیت شخصی دارد و اگر تکرار کند از مسیر عدالت خارج و جایز است» (النصر، ۱۳۹۷ ه ق، ص ۲۸۲). به تحقیق روشن است که به کارگیری نامناسب و غیر متعارف دلایل، تقصیر عمد است، و این چنین عملی، ممکن است منجر به جور شود. پس مسئولیت‌پذیری دادرسی، در قبال این اختیار و آزادی اجتناب ناپذیر است. قریب به اتفاق نظام‌ها آن این موضوع را پذیرفته‌اند، یا در حال پذیرش آن می‌باشند. در «ایتالیا» مسئولیت مدنی قاضی در سال (۱۹۹۸) با کد (۱۹۸۸ و ۱۱۷) به تصویب رسیده در «فرانسه» نیز بر اساس قانون (۱۹۹۷) آن را مورد پذیرش قرار داده است. در «آمریکا» هم مسئولیت قضات در برابر تصمیمات غیر قضایی است، اگر چه عملکرد دادگاه عالی در مسیری است که مسئولیت قضایی، قضات را مورد توجه قرار داده است (مناز و جسی به نقل از داورپناه، ۱۳۸۵، ص ۱۴۱).

۶- نتیجه‌گیری

۶-۱- نظام ادله آزاد، ثمره دادرسی تفتیشی است. این نظام، که برای دستیابی به واقعیت اختیارات گسترده‌ای به دادرسان می‌دهد، به سرعت در جهان رو به گسترش است. استقبال روز افزون از نظام ادله آزاد در کشورها با هدف قرار دادن کشف واقع در دادرسی، نشانه تأثیر این شیوه و اعتماد به دادرسان، در دستیابی به هدف دادرسی دارد. در ایران هم به تاسی از فقه

اسلامی و تأثیر پذیری از تحولات جهانی در قوانین، قانونگذار را به پذیرش این نوع دادرسی واداشته است.

۲-۶- مؤثر بون دلیل، در «ماده ۲۰۰» قانون آئین دادرسی مدنی ایران که به‌عنوان شرط مشترک تمام دلایل در زمره قواعد عمومی دلایل قرار گرفته، دارای مفهوم کلی است. اکتفاء به این مفهوم کلی و عدم شناخت اجزاء آن، یا خلط این اجزاء با یکدیگر باعث بوجود آمدن اشتباه در قبول، یا رد دلیل می‌گردد و آثار نا مطلوبی را در امر دادرسی بر جای می‌گذرد.

۳-۶- از نظر زمان ارائه دلیل، نصی که دادرسی را در پذیرش دلیل محدود کند وجود ندارد. پس، دادرسی در کشف حقیقت در مرحله بدوی و تجدید نظر مکلف به پذیرش دلیل جدید است، و برای پایان دادن به دعوا که هدف دادرسی است، بر اساس قوانین موجود، تنها می‌توان به رفتار احتیاط‌آمیز دادرسان و مستدل و منظم بودن تصمیمات آنان اکتفا نمود.

۴-۶- ارزیابی قضایی دلایل نیز، مستلزم رعایت محدودیت‌هایی است. هر چند امروزه آزادی دادرسی در ارزیابی دلایل، به‌عنوان یک اصل پذیرفته شده است، اما این امر بدان معنی نیست که این‌گونه اختیارات هیچ قاعده‌ای نداشته باشد، بلکه مسئول بودن دادرسی، مستدل، مباشرتی و توافعی بودن ارزیابی دلایل، برای اصحاب دعوا در تحمل اختیارات گسترده دادرسی امری اجتناب‌ناپذیر است.

منابع

الف) منابع فارسی

- قرآن کریم
- آخوندی، محمود، (۱۳۹۰)، آیین دادرسی کیفری، ج اول، چ ۱۶، تهران، سازمان چاپ و انتشارات.
- آشوری، محمود، (۱۳۸۳)، آیین دادرسی کیفری، ج ۲، تهران، انتشارات سمت.
- آذربایجانی، علیرضا، (۱۳۸۷)، نظام ارزیابی دلایل در حقوق ایران و فرانسه، رساله دکتری، استاد راهنما نجاد علی الماسی، دانشگاه پردیس قم.
- آذربایجانی، علیرضا، (۱۳۸۸)، «مبانی ارزیابی ادله در آیین دادرسی مدنی ایران و فراملی»، نشریه دانشکده حقوق دانشگاه تهران، دوره ۳۹، ص ۱-۲۱.
- امامی، حسن، (۱۳۷۱)، حقوق مدنی، ج ۶، تهران، چ ۲، کتابفروشی اسلامیة .
- امامی، حسن، (۱۳۷۳)، حقوق مدنی، ج ۲، چ ۱۰، کتابفروشی اسلامیة.

- باقری، باقر، (۱۳۸۷)، نقش قاضی در تحول نظام حقوقی، ج ۱، تهران، میزان.
- بهجت گیلانی فومنی، محمد تقی، (۱۴۲۶) ه. ق، جامع المسائل، ج ۳، چ ۲، قم، دفتر انتشارات بهجت.
- پیمانی، ضیاء‌الدین، (۱۳۵۶)، دلایل قضایی در حقوق انقلاب فرانسه، تهران، چاپخانه خرمی.
- تدین، عباس، (۱۳۸۸)، تحصیل دلیل در آیین دادرسی کیفری، ج ۱، تهران، میزان.
- توسلی جهرمی، منوچهر، (۱۳۸۱)، «مبانی و ماهیت اثبات حق»، رساله دکتری، دانشگاه تهران.
- داورپناه، رحیم، (۱۳۸۵)، مسئولیت مدنی قاضی در حقوق ایتالیا، فرانسه، ایالات متحده آمریکا، ایران، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۴، ص ۱۳۵-۱۴۸.
- حسینی محمد، (۱۳۸۹)، «کشف حقیقت یا فصل خصومت، کارکرد قضا»، فصلنامه علوم اسلام، سال پنجم، شماره ۱۹.
- جعفری تبار، حسن، (۱۳۸۲)، «درآمدی بر تاریخ نگاری علم حقوق»، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۶، ص ۸۱-۹۵.
- جلیلود، یحیی، (۱۳۷۷)، مسئولیت مدنی قضایی، ج ۱، تهران، یلدا.
- حسینی‌نژاد، حسینقلی، (۱۳۸۱)، ادله اثبات دعوا، ج ۱، دانش نگار.
- روزنامه رسمی، ۱۳۷۹/۱۱/۱۳ شماره ۱۶۲۹۶
- سلطانی‌نژاد، هدایت، (۱۳۷۶)، «بررسی تطبیقی مسئولیت مدنی قاضی»، نشریه نامه مفید، شماره ۱۰، ص ۱۴۵-۱۷۸.
- شیخ‌نیا، امیر حسین، (۱۳۷۵)، ادله اثبات دعوی، ج ۳، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۲)، آیین دادرسی مدنی، ج ۲، چ ۴، تهران، میزان.
- شمس عبدالله، (۱۳۸۴)، آیین دادرسی مدنی، ج ۳، چ ۳، تهران، انتشارات دراک.
- شمس، عبدالله، (۱۳۸۱)، «اصل تناظر»، نشریه تحقیقات حقوقی، شماره ۳۵-۳۶، ص ۵۸-۸۶.
- صدرزاده افشار، محسن، (۱۳۷۶)، ادله اثبات دعوا در حقوق ایران، چ ۳، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- صالحی راد، محمد، (۱۳۸۲)، تأملی در باب مستدل بودن احکام دادگاه‌ها، مجله تحقیقات حقوقی، شماره ۴۲، ص ۱۸-۳۸.
- صالحی مازندرانی، محمد، (۱۳۷۴)، «تأملی بر مسئولیت مدنی قاضی در اصل ۱۷۱»، نشریه فقه و حقوق، سال دوم، ۱۳۳-۱۵۹.
- صفایی، حسین، (۱۳۶۴)، «مفهوم تقصیر سنگین در ارتباط با شرط عدم مسئولیت»، مجله حقوق بین‌المللی شماره ۴، ص ۱۶۷-۱۹۵.
- طاهری، محمدعلی، (۱۳۸۳)، تعیین رژیم دلایل کیفری در نظام
- قضایی ایران، چ ۱، تهران، مجموعه مقالات در تجلیل از دکتر آشوری، سمت
- عظیمی، محمد، (۱۳۶۹)، ادله اثبات دعوا، چ ۱، تهران، انتشارات هاد.
- عبادی، شیرین، (۱۳۵۲)، اصل بی طرفی قاضی در کشف حقیقت، مجله حقوقی وزارت دادگستری، شماره ۳.
- عبده، محمد، (۱۳۸۱)، کلیات حقوق اسلامی، چ ۱، تهران، انتشارات رهام.
- عقیقی، محمد رضا، (۱۳۸۱)، «اعتبار علم قاضی در اثبات دعوا»، رساله دکتری، استاد راهنما ناصر کاتوزیان، دانشگاه تهران.
- عمروانی، رحمان، (۱۳۹۰)، تعارض ادله اثبات دعوا، چ ۱، تهران، انتشارات فکرسازان.
- غمامی، مجید، محسنی، حسن، (۱۳۸۶)، اصول آیین دادرسی مدنی فراهلی، چ ۱، تهران، میزان.
- غمامی، مجید، محسنی، حسن، (۱۳۸۵)، «اصول تضمین‌کننده‌ی عملکرد دموکراسی در دادرسی و اصول مربوط به ویژگی‌های دادرسی مدنی»، نشریه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، شماره ۷۴، ص ۲۶۵-۲۹۶.
- قائم مقامی فراهانی، عبدالمجید، (۱۳۷۹)، «ادله اثبات دعوا بین‌المللی و داخلی»، چ ۱، تهران، آوای نور.
- کاتوزیان ناصر، (۱۳۸۲)، حقوق مدنی، نظریه عمومی تعهدات، چ ۲، تهران، میزان.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۱، چ ۶، تهران، میزان.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۸)، اثبات و دلیل اثبات، ج ۲، چ ۵، میزان.
- کاتوزیان، ناصر، (۱۳۸۶)، الزامات خارج از قرارداد، چ ۸، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- کریمی، عباس، (۱۳۸۶)، «تبیین منطقی دلیل»، نشریه دانشکده حقوق دانشگاه، تهران، دوره ۳۷، ش ۴، ص ۹۱-۲۰۳.
- کریمی، عباس، (۱۳۸۸)، ادله اثبات دعوا، چ ۱، تهران، میزان.
- کریمی عباس، (۱۳۸۵)، «استجواب در دعاوی مدنی»، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۷۲، ص ۲۹۷-۳۴۷.
- لنگرودی، جعفر، (۱۳۸۱)، دایره‌المعارف علوم اسلامی - قضایی، ج ۲، چ ۱، تهران، گنج دانش.
- لنگرودی، جعفر، (۱۳۷۰)، ترمینولوژی حقوقی، چ ۲، تهران، گنج دانش.
- لنگرودی، جعفر، (۱۳۸۱)، دایره‌المعارف علوم اسلامی - قضایی، ج ۱، چ ۱، تهران، گنج دانش.
- لنگرودی، جعفر، (۱۳۷۲)، دانشنامه حقوقی، ج ۴، چ ۳، تهران، مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

- متین دفتري، احمد، (۱۳۴۲)، آيين دادرسی مدنی و بازرگانی، ج ۲، تهران، دانشگاه تهران.
 - محسنی، حسن، (۱۳۸۵)، «مفهوم اصول دادرسی و نقش تفسیری آنها و چگونگی تمیز این اصول از تشریفات دادرسی» نشریه کانون وکلا، شماره ۱۹۲ و ۱۹۳، ص ۹۹-۱۳۱.
 - محسنی، حسن، (۱۳۸۹)، اداره جریان دادرسی مدنی، ج ۱، تهران، شرکت سهامی انتشار.
 - محقق داماد مصطفی، (۱۳۸۳)، قواعد فقه، بخش قضایی (۳)، ج ۳، تهران، نشر علوم اسلامی.
 - مدنی، جلال‌الدین، (۱۳۷۳)، ادله اثبات، ج ۲، تهران، انتشارات گنج دانش.
 - موسوی خلخالی، مهدی، (۱۴۲۳)، ه. ق، حاکمیت در اسلام یا ولایت فقیه، مترجم جعفر الهادی، ج ۱، قم، انتشارات اسلامیه.
 - نشست قضایی، (۱۳۸۴)، «مجله قضاوت» سال سوم، شماره ۲۴.
 - نهرینی، فریدون، (۱۳۸۳)، تناسب اصول دلیل تصرف در اثبات مالکیت، مجله تحقیقات حقوقی شماره ۴۰، ۲۰۴-۲۵۸.
 - نهرینی، فریدون، (۱۳۸۴)، «ادله استثنائی در اثبات و احراز مالکیت» مجله تحقیقات حقوقی شماره ۴۱.
 - هاشمی، محمد، (۱۳۸۰)، حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران، ج ۲، ج ۳، تهران، نشر دادگستر.
- ب) منابع عربی**
- اردبیلی (مقدس) احمد بن محمد، (۱۴۰۳)، مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الازدهان، ج ۱۴، جلدی، ج ۹، ج ۱، قم، دفتر انتشار و ابسته به حوزه علمیه.
 - ابوالسعود، رمضان، (۱۹۹۲)، اصول الاثبات فی المواد المدینه و الخارجیه، بیروت، المدار الجامعیه.
 - الحلبي، ابوالصلاح، (۱۴۰۳) ه. ق، الکافی فی الفقه، ج ۱، اصفهان، کتابخانه امیرالمؤمنین (ع).
 - ابن ادریس حلّی ابو جعفر محمد بن منصور، (۱۴۱۰) ه. ق، سرائر، ج ۲، ج ۲، قم، مؤسسه نشر الاسلامی.
 - حلّی (فاضل)، مقداد بن عبدالله سیوری، (۱۴۰۳)، ضد القواعد الفقهیه علی مذهب الامامیه، ج ۱، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی.
 - خمینی، روح‌الله، (۱۳۷۹)، تحریر الوسیله، ج ۲، ج ۱، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 - عامل، شهید ثانی، زین الدین بن علی، (۱۴۱۳) ه. ق، مسالک الافهام، ج ۲، ج ۱، قم، مؤسسه المعارف الاسلام.
 - مراغی، سید میر عبدالفتاح بن علی حسین، (۱۴۱۷)، العناوین الفقهیه، ج ۲، ج ۱، قم، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به حوزه علمیه قم.
 - مرقس، سلیمان، (۱۹۸۱)، اصول اثبات و اجرائه فی المواد المدینه فی القانون المصری مقارناً لتطبيقات سایر البلاد العربیه، قاهره، عالم الکتب.
- المفری، محمد بن عبدالرحمن، (۲۰۰۲)، مواهب الجلیل شرح مختصر خلیل، ج ۶، بیروت، دارالکفر.
 - نجفی، محمد حسن، (۱۳۶۲)، جواهر الکلام فی شرح الاسلام، ج ۴۰، ج ۳، قم، دارالکتب الاسلامیه.
 - النصر، فرید، (۱۳۹۷) ه. ق، السلطه القضائیه و نظام القضاء فی الإسلام، ج ۱، مطبعة الامامیه.
 - یوسف الشیرازی، ابوالسحاق، (۱۴۲۴) ه. ق، المذهب فی فقه الامام شافعی، ج ۲، بیروت، دارالمعرفه.
- ج) منابع انگلیسی**
- Cowsill Eric and Clgg Jhon; (1990), *Evidence law and Practice*, Lang man Law Tox and Finance, Hang Man Groop UK
 - Croze. (H) et Morel (c); (1998), *Procedure Civile*, Paris, PUF
 - David (F) ,Chavkinan Joseph, Bell Panni; (Mey, 2002), *Comperarative and Analysis Of Us and Jordanian, Civil Proceduer and Evidence Law*, USAID, Jordan Nasaq Rules Of Law Project
 - Douglas Walton; (2008), *Withness Testmony*, Evidence, Cambridge University, Newyork
 - Ferrand, Frederique; (2006) V Preuve, in: *Repertoire de Procedure Civil Dalloz*, Paris. Dalloz, janv
 - Johowic2. (JA); 2003, *Advesarial and Inquisi torial Models of Civil Procedure, International and Comparative Law quarterly*, Available at, <http://www.jstor.org/pss/3663110> (2011/1/10)
 - Kotz, Hein; (2003) , *Civil Justice Systems in Europe and the United States*, Duke Journal of Comparative and international Vol 13:61. Special Issue.
 - Solve (H) et Perrot (L); (1991), *Droit Judiciaive Prive. I*, Paris, Sivey
 - Paul Alvaro, (n. d) SanaCritica; *The System for Weighing Evidence Utihized by the inter-American Court of Human Rights*, available at <http://ssrn.com/abstract: 1804066>
 - Pradel, Jean; (2002), *Droit Penal Compare*, 2eme edition, Paris Dalloz
 - *Vocabulaire Juridique*; (1987), Public Sous La direction de Gerard Paris, PUF 2e ed.